



همایش فرهنگی «ایران از دیدگاه سیاحان سفرنامه‌نویس فرانسوی»

پروفسور فرانسوا مورو François MOUREAU

مدیر بخش مطبوعات دانشگاهی دانشگاه سوربن (۲۰۰۰-۲۰۱۲)
مدیر مرکز تحقیق در سفرنامه‌ها (Littérature des voyages)
(۱۹۸۶-۲۰۱۲)

استاد ادبیات فرانسه گرایش قرن ۱۸ میلادی در دانشگاه پاریس-
سورن (۱۹۹۲-۲۰۱۲)

عضو فرهنگستان سلطنتی بلژیک

آثار متعددی پدید آورده که برخی از آنها به کسب جوایز ارزنده‌ای از
جمله جایزه Briguet (۱۹۸۰) و جایزه Roland de (۲۰۰۷) و
Jouvenel از فرهنگستان فرانسه موفق شده‌اند. وی از موقعیت‌های
ممتازی در هیئت‌های تحریریه نشریات علمی و گروه‌های تحقیق
در فرانسه و کشورهای خارجی برخوردار است و با نهادهای
معتبری چون Voltaire Foundation (Oxford) نیز همکاری
داشته است.

این کتاب‌دوست آگاه و صاحب‌نظر برجسته و علاقه‌مند به
جمع‌آوری اسناد و مدارک تاریخی، با کنجکاوی روشنفکرانه‌اش،
چهره‌ای ممتاز در حوزه‌های گوناگونی همچون تئاتر، تاریخ نشر،
هنرهای زیبا، و ادبیات سیاحتی شناخته شده است.

به اهتمام انجمن دوستی ایران و فرانسه همایش فرهنگی «ایران از دیدگاه سیاحان سفرنامه‌نویس فرانسوی»، با همکاری کتابخانه ملی ایران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، بخش فرهنگی سفارت فرانسه، دانشگاه شهید بهشتی، دانشگاه آزاد، و دانشگاه اصفهان و با دعوت از مقامات دولتی جمهوری اسلامی ایران، سفیر فرانسه، سفرای غربی، رایزن‌های فرهنگی و حضور جمع کثیری از فرهیختگان و استادان برجسته دانشگاه‌های ایران و فرانسه و ناشران بنام ایرانی، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۳، در کتابخانه ملی ایران برگزار شد.

در جنب این همایش، نمایشگاهی از کتاب‌های قرن هفدهم مربوط به سفرنامه‌نویسان فرانسوی و خارجی برگزار شد. کنفرانس‌های دیگری نیز در دانشگاه تهران، شهید بهشتی، دانشگاه آزاد اسلامی، و دانشگاه اصفهان برپا گردید.

در همایش فرهنگی «ایران از دیدگاه سیاحان سفرنامه‌نویس فرانسوی»، فرانسوا مورو سخنرانی مفصلی ایراد کرد که ترجمه فارسی آن ذیلاً از نظر خوانندگان می‌گذرد. از اظهار لطف دکتر سهراب فتوحی، رئیس انجمن دوستی ایران و فرانسه، متن فرانسه سخنرانی و ترجمه آن را در اختیار نامه فرهنگستان گذاشتند سپاسگزاریم.

چگونه می‌توان ایرانی بود؟

سیمای ایرانیان از نگاه جهانگردان فرانسوی قرن هفدهم

سخنرانی فرانسوا مورو

ترجمه محمد زیار

سال ۱۷۲۱، در سپیده‌دم دورانی که در اروپا آن را قرن روشنگری می‌خوانند، کتابی به نام نامه‌های ایرانی در خُفیه انتشار یافت که یکی از مشهورترین رمان‌های فلسفی ادبیات فرانسه شد. صاحب‌نظر در فلسفه سیاسی آینده که قوانین اساسی ایالات متحده و فرانسه انقلابی با الهام از نوشته شدند، در این اثر، تجربه دو ایرانی مقیم فرانسه را در قالب نامه‌های ارسالی از پاریس به ایران روایت کرده بود. تاروپود اندیشه این دو

جهانگرد آشنائی آنان با تمدنی دیگر بود. منتسکیو^۱ برای قضاوت درباره کشور خود نگاه دو بیگانه را برگزیده بود که آداب و رسوم غریب، گاه تکان دهنده و غالباً ناموجهی را شاهد بودند. منتسکیو، این عضو پارلمان (دادگاه) اهل بوردو، پیش از آن، با هیچ ایرانی برخورد نکرده بود. چند سال پیش از آن، در فوریه ۱۷۱۵، در واپسین ماه‌های سلطنت لویی چهاردهم، در پاریس و ورسای، از یک هیئت سیاسی ایرانی پذیرایی شده بود. این هیئت به سرپرستی محمدرضا بیک، پیشکار ولایت ایروان، در ورسای به حضور شاه رسید. آنتوان واتو^۲ از این دیدارها صورت‌سازی‌هایی پدید آورده و به جا گذاشته که بیانگر علاقه پاریسیان به این بیگانگان ملبس به لباس‌های غریب اما با قیافه‌های شریف و حرمت‌انگیز است. منتسکیو برای خلق رمانی با نامه‌هایی که، در آنها، هریک از مسافران، برحسب خلقیات، مذهب و افکار خود، مافی‌الضمیر خود را بیان می‌کند، اطلاعات خود درباره ایران را از اینجا به دست نیاورده است. او، با خواندن آثار جهانگردانی فرانسوی که در دهه‌های پیشین در ایران اقامت گزیده و درباره آن نوشته بودند، اطلاعاتی کسب کرده بود. ما نیز، همانند آن فیلسوف نامدار، به فراخور حال، همان آثار را پس از او باز می‌خوانیم. ژان باتیست تاورنیه^۳ و ژان شاردن^۴ راهنمای اصلی ما خواهند بود همچنان‌که راهنمای منتسکیو بودند.

با تأسیس کمپانی سلطنتی هند شرقی - به فرمان پادشاه لویی چهاردهم، در سال ۱۶۶۴، به دست ژان باتیست کولبر به منظور گسترش روابط بازرگانی فرانسه با هندوستان، گزارش‌های مسافران به قاره آسیا ارزش سیاسی یافت. اما این امر به هیچ روی از اهمیت این گزارش‌ها برای شناخت عمیق مناطقی که سیاحان به آنها سفر کردند نمی‌کاهد بلکه رقابت تجاری و سیاسی با هلند - که فرانسه را، به رغم فرمان‌های کولبر، از محصولات شرقی انباشته بود - کسب اطلاعات درباره فراورده‌ها، راه‌ها، و بازارهای این مناطق را ضرور ساخته بود.

لویی چهاردهم نیز که دستگاه تبلیغاتی فرانسه وی را، راحت و آسان، «بزرگ‌ترین پادشاه

1) MONTESQUIEU (1689-1755) 2) WATTEAU (Antoine) (1684-1721)
3) TAVERNIER (1605-1689) 4) CHARDIN (Jean) (1643-1713)

جهان» قلمداد می‌کرد سودای «برقراری مجدد» امپراتوری فرانسه در مشرق زمین را در سر می‌پروراند. از همان ابتدای سال‌های ۱۶۶۰، فرستادگان سیاسی، جهانگردان، مبلغان مذهبی، دانشمندان، لشکریان، و مهندسان بر آن همت گماشتند که با نوشتن هرچه بیشتر متون و، تحرکات سیاسی و کمک به گسترش کمپانی سلطنتی در آسیا، مشروعیت امپراتوری فرانسه در مشرق زمین را به کرسی نشانند. از قرن شانزدهم به این سو و از زمان توافق‌نامه‌های تجاری-سیاسی (کاپیتولاسیون) به امضای سلطان سلیمان و فرانسوآی اول، امپراتوری عثمانی و فرانسه روابط نزدیک و ممتازی داشتند که تا حد همکاری نظامی محرمانه پیش می‌رفت. روابط با امپراتوری ایران دوره صفوی (۱۷۰۱-۱۷۳۶)، که فرانسویان آن را بسی کمتر از سلطان استانبول‌نشین می‌شناختند چگونه بود؟

نقش سیاسی گزارش‌های بازرگانان فرانسوی هیچ‌گاه آشکارتر و مسلّم‌تر از نقش اطلاعاتی که ژان باتیست تاورنیه و ژان شاردن، دو جهانگرد-بازرگان فرانسوی به دست دادند نبود. بهره‌برداری عملی و سیاسی و تجاری از گزارش‌های سفر به ایران پدیده تازه‌ای در فرانسه نبود. شماری از مبلغان کاتولیک به‌ویژه برای جماعت ارمنی، در ایران اجازه فعالیت داشتند. مثلاً کشیش پاسیفیک دو پرونس^۵، در سال ۱۶۳۱، کتابی با عنوان گزارش سفر به ایران منتشر کرده بود که استقبال از وی در ایران را به روشنی نشان می‌دهد: «همچنین [...] رفتار نیک پادشاه ایران با ر.پ. پاسیفیک، که هم قصر خود را اقامتگاه او ساخت و هم به او اجازه داد در سرتاسر قلمرو پادشاهی‌اش صومعه‌هایی بنا کند، و سرانجام نامه و هدیه‌ای که وی به وسیله او برای لویی سیزدهم، شاه [...] فرانسه و ناوار، فرستاد مؤید آن است. در زمان لویی چهاردهم، فرزند لویی سیزدهم، شبکه تجاری بازرگانان فرانسوی پروتستان (کلونیست‌ها) مشهور به هوگنوها^۶ در ایران وسیعاً جان‌نشین مبلغان کاتولیک شد. آنان بخش چشمگیری از اطلاعات تجاری خود را مدیون سایر ملل اروپایی به‌ویژه هلندی‌های پروتستانی بودند که مبلغان غالباً با هم‌کیشان فرانسوی خود رابطه داشتند. در زمان لویی سیزدهم (سلطنت: ۱۶۱۰-۱۶۴۳)، به‌خصوص از سال ۱۶۳۶ با اقامت

5) Pacifique de Provins

6) Huguenots

فرزند یک فروشنده نقشه‌های جغرافیایی از اهالی آنور (Anvers) مقیم پاریس در مشرق زمین، آشنائی عمیقی با راه‌ها، مسکوکات، و فراورده‌های محلی حاصل شده بود. ژان باتیست تاورنیه پروتستان مذهب، مانند بسیاری از بازرگانان فرانسوی در آسیا، جواهرفروش شده بود. او الماس و سنگ‌های قیمتی را از سلطان‌نشین گلکند در هند می‌خرید تا به چندین دربار از جمله دربارهای فرانسه و شاهان صفوی ایران (۹۰۵-۱۱۳۵) بفروشد. نخستین سفر ژان شاردن به ایران و هندوستان، با اختیار مسیر تاورنیه، به همراه یکی از شرکای پدرش به نام آنتوان رزن^۷، در سال ۱۶۶۵ انجام گرفت. شاردن احتمالاً به یکصد و هفت پرسشی پاسخ داد که اسپری کابار دو ویلمون^۸ (۱۶۲۸-۱۷۱۰) برای پادشاه فرانسه مطرح کرده بود. آیا این نوعی جاسوسی تجاری بود یا کنجکاوی مردم آن دوره برای شناخت فراورده‌های غیر بومی و خلقیات بیگانگان؟ اسپری کابار دو ویلمون، برای دریافت پاسخ‌های خود، ناچار انتظار بسیار کشید. شاردن تنها هشت سال بعد، در ۱۶۷۹، در کشتی‌ای که او را به فرانسه می‌برد، نگارش پاسخ‌ها را به عهده گرفت. به‌رغم تلاش‌های شاردن، ژان باتیست تاورنیه همچنان طراز اول در گزارش‌های روابط تجاری با آسیاست. او، با کمال میل، حتی در اروپا هم لباس شرقی به تن می‌کرد. وی در سال ۱۶۶۸ به فرانسه بازگشت. سال بعد، لویی چهاردهم به او لقب اشرافی اعطا کرد. وی، در سال ۱۶۷۶، گزارش کاملی از سفرهای خود منتشر ساخت که عنوانش تنوع محتوایی آن را نشان می‌دهد:

شش سفر [...] به ترکیه، ایران، و هندوستان در فاصله زمانی چهل سال، و از همه راه‌هایی که بتوان اختیار کرد، به همراه اظهارنظرهای خاص درباره کیفیت، دین، حکومت، آداب و رسوم، و تجارت هر کشور، با تصاویر، مقیاس اوزان، ارزش پول‌های رایج در آن کشورها، تاورنیه در جست‌وجوی سرزمینی بود که درخور عنوان اشرافی تازه او باشد. پس با حزم و احتیاط در سویس اقامت گزید که دیگر پروتستان‌های فرانسوی نیز به آن پناهنده شده بودند اما سیرو سفر او به آنجا ختم نشد. این ماجراجوی خستگی‌ناپذیر، که نگاهش بر اروپا چنان به تصاویر شرقی آغشته بود که کوه‌های آلپ او را به یاد ارمنستان

7) Raisin (Antoine)

8) Esprit Cabart de Villermont

می‌انداخت و ادعا می‌کرد که ساکنان ایروان اصالتاً سویسی بوده‌اند، سفر هفتم خود را نیز آغاز کرد. او یک بار دیگر کوشید به هند بپیوندد اما از راه روسیه و، میان راه، در سن هشتاد و چهار سالگی، به سال ۱۶۸۹ درگذشت، در حالی که لقب بارون خود را فروخته بود تا، در برلن، برای شاهزادهٔ براند بورگ^۹ دارای حق شرکت درانتخاب امپراتور، در کمپانی هند شرقی که خود مدیریت آن را برعهده داشت سرمایه‌گذاری کند.

شاردن، به خلاف، در ازاء اطلاعاتی که به کمپانی داد پاداشی نگرفت. او قربانی لغو فرمان نانت در سال ۱۶۸۵ شد که، بر اثر آن، پروتستان‌ها از فرانسه تبعید شدند. وی در لندن اقامت گزید و به عنوان مستشرق عالی‌مقام شناخته شد. او، در سال ۱۶۸۶، سفرنامهٔ خود با عنوان خاطرات سفر شوالیه شاردن به ایران و هند شرقی از راه دریای سیاه و گرجستان (Clochide)، بخش اول حاوی سفر از پاریس به اصفهان را منتشر ساخته بود. سپس در سال ۱۷۱۱ آخرین مجلدات گزارش سفرهای خود را با عنوان سفر آقای شوالیه شاردن به ایران و سایر ممالک شرقی، منتشر کرد و به عضویت انجمن سلطنتی Royal Society بریتانیا انتخاب شد که بزرگ‌ترین دانشمندان زمان از جمله اسحاق نیوتن در آن عضویت داشتند. وی در سال ۱۷۱۳ هشت سال پیش از انتشار نامه‌های ایرانی منتسکیو درگذشت.

با سؤال مشهور نامه‌های ایرانی آشنائیم. دو ایرانی مقیم پاریس در لباس‌های ملی خود تصمیم می‌گیرند لباس فرنگی بپوشند. بی‌درنگ پارسیان ظاهربین این را از این بیگانگانی که دیگر بیگانه به نظر نمی‌رسند، می‌پرسند: «چگونه می‌توان ایرانی بود؟» این ایرانیان، چون پاریسی می‌شوند، تمام کنجکاویشان نسبت به کسانی که ملاقات می‌کنند از بین می‌رود. جهانگردان فرانسوی در ایران هم این سؤال را مطرح کرده‌اند. سخنرانی من در پی پاسخگویی به این پرسش با استفاده از گزارش‌هایی است که برای ما به جا گذاشته‌اند.

مسافران قدیم به مشرق زمین در کوله‌بار خود چیزی به همراه می‌آوردند که به آن

(به آلمانی: Brandenburg (Brandenburg) 9)

کتابخانه می‌گفتند - کتابخانه‌ای نه از جنس کاغذ بلکه از سنخ فرهنگ، اعتقادات، فلسفه، حتی دین. ادوارد سعید، استاد فلسطینی تبار دانشگاه‌های امریکا، در یکی از آثار مشهور خود حتی ادعا کرده که شرق‌شناسی - داوری غربیان درباره کشورهای واقع در شرق اروپا - اختراع ایدئولوژیک مرتبط با امپریالیسم استعماری است. این گفته مبالغه‌آمیز است؛ زیرا، همچنان‌که سیاحان ما گواهی می‌دهند، کنجکاو، منش آزاد این بازرگانان، علاقه آنان به مردمانی که، به خاطر دلایل تجاری هم شده، می‌بایست از آنان سر درآوردند، همه و همه به درکی از واقعیت‌ها منجر می‌شود که گزارش‌های آنان شواهد بسیاری از آن به دست می‌دهد.

در قرن هفدهم، قرن دکارت و نیوتن، زاد راه جهانگردان ما همان است که نصیب کسانی تربیت‌یافته بهترین مدارس آن زمان شده است و آثار و حتی شرح و تفصیل آن در سفرنامه‌هایی که منتشر ساخته‌اند باز می‌یابیم. آنان دارای بینش ژئوپولیتیک و نظریه‌ای اقلیمی‌اند که غالباً به منتسکیو نسبت داده شده اما بیش از آن یونانیان و در قرن شانزدهم ژان بُدن^{۱۰} آن را فرمول‌بندی کرده بودند. آنان همین کتابخانه را با خود به مشرق زمین می‌برند. نظریه اقلیمی نظریه وسیعاً زیست محیطی نارس است.

این نظریه در تحریر پرورده شده منتسکیو چه می‌گوید؟ منتسکیو می‌نویسد:
در اقلیم‌های متفاوت نیازهای گوناگونی وجود دارد که شیوه‌های گوناگون زندگی را شکل داده‌اند؛ و این شیوه‌های گوناگون انواع قوانین پدید آورده‌اند.

لذا مفهوم موجبیت جغرافیایی هم اجتماعی است هم سیاسی. او بر آن است که برخی اقلیم‌ها از اقلیم‌های دیگر برترند و اقلیم معتدل کمال مطلوب است. نظام سیاسی معتدلی که از آن ناشی می‌گردد متعادل‌ترین و مبتنی بر عقلانیت و عدالت است. او بر این قول است که مردمان ساکن سرزمین‌های گرم، به خلاف، به تجمل و ناز و تنعم‌گرایی دارند، در نتیجه نظام سیاسی برآمده از آن، که در قرن هجدهم استبداد شرقی خوانده می‌شد، مهار این‌گرایش و تضمین پیوستگی اجتماعی را میسر می‌سازد. با این حال به یاد داشته باشیم که دو ایرانی منتسکیو، با تبدیل لویی چهاردهم به پادشاه فرتوت و نمونه برازنده‌ای از استبداد غربی، خلاف این قول را نشان می‌دهند. وانگهی نمونه استبداد

10) Bodin (Jean) (1530-1596)

شرقی بیشتر امپراتوری عثمانی و به خصوص چین بود تا ایران-چینی که، در آن، یکی از امپراتوران هر سال، برای نشان دادن نزدیکی خود با مردم، شخصاً گاوآهن به دوش می‌کشید. همچنان‌که خواهیم دید، رژیم سیاسی ایران، در نظر سیاحانی که با رهبران، فرهیختگان، و فیلسوفان آن حشر و نشر داشتند، نظامی به گونه‌ای نظرگیر معتدل می‌نمود.

فرانسه قرن هفدهم چنان مطمئن بر تارک سایر ملل می‌درخشید که رعایای لویی چهاردهم، خود با ایمان به این برتری، به فرهنگ‌های بیگانه بسیار کم علاقه نشان می‌دهند و زمانی که سفرنامه‌ها حاوی اطلاعاتی درباره‌ی کشور بازدید شده، در این مورد ایران، هستند غالباً برای نشان دادن خواه تفاوت‌های کریه به مام میهن همچون تبعیت یا شهوت خواه، به خلاف، همانندی‌های ستودنی مثل فرهنگ و ادب شهری است. در عوض، عناصر فرهنگ ایرانی که در فرهنگ فرانسوی همتایی ندارند، ناگفته می‌مانند. ایرانی به‌رغم سنگدلی‌اش، عموماً بسیار تربیت شده توصیف شده است و این در نظر جهانگردان خصلتی است که در آن با فرانسویان اشتراک دارند. پاسیفیک دوپرونس نخستین کسی است که بر این صفت تأکید کرده است. وی می‌نویسد:

من درباره‌ی ظرافت و آقائی دربار، شاه، و اشراف [...] جز این نتوانم گفت که دربار ایران بسیار به دربار فرانسه نزدیک است و اشراف بسیار باادب‌اند.

ورای احساس منحرف‌کننده و هراس‌انگیز اولیه ناشی از استبداد و تعصب مفرط، جهانگردان سیمای خلقی را ترسیم می‌کنند که خلقیات آنان را با خلقیات خودشان چندان فرقی نیست. جالب است توجه کنیم که فرهنگ شهری یا ادب وجه شباهتی میان خلقیات فرانسویان و ایرانیان است که بیشتر از همه از آن یاد شده است تا بدان حد که فورتی^{۱۱} در فرهنگ جامع خود، (*Dictionnaire Universel* (1691)، *Politesse* را چنین تعریف کرده است:

رفتار شایسته، مؤدبانه و دلپذیر در خلقیات، کردار و نوشتار. جهانگردان، در دربار شاه ایران، ادب بسیار [...] دیده‌اند.

با این همه، تعریف را، با این عبارت به پایان می‌رساند: «ادب را بیشتر از دربار فرانسه در جایی نمی‌توان دید».

11) Furetière (Antoine) (1619-1688)

مع الوصف، بی‌گمان ژاک بورژ^{۱۲} از ایرانی توصیفی به دست می‌دهد که می‌توانسته است، به همان شایستگی، در رسالۀ نیکلا فاره^{۱۳} دربارهٔ انسان شریف یا هنر دلدیر آمدن در دربار درج شود. وی می‌گوید:

این شهر (اصفهان) [...] خانهٔ صوفی و مقررِ بهترین اندیشمندان و باادب‌ترین اشراف این کشور بزرگ است که بی‌گمان بر همهٔ اقوام آسیا خواه از حیث البسهٔ فاخر خواه از حیث مکالمه سر است. همهٔ ایرانیان عموماً نسبت به بیگانگان مهربان‌اند؛ اما نجبا در این کمال سر آمدند. ما خود پی برده‌ایم که علم در کمتر جایی به این اندازه شرف و حرمت دارد؛ ایرانیان با هوشمندی و کار و سخت‌کوشی به کسب علم همت می‌گمارند [...].

این گرایش به دانش‌اندوزی در آنان چنان قوی است که جدی‌ترین مشغله‌ها نمی‌تواند آنان را از آن روگردان سازد. وزیرالوزرای دولت که او را اعتمادالدوله خوانند، هرگاه اندک زمانی فراغت یابد آن را صرف مطالعهٔ ریاضیات می‌کند. تفریح معمول او واداشتن عده‌ای از مهندسان به آزمایش ابزارهای جدید جملگی اختراع فکر او. او به همان اندازه به مطالعهٔ فلسفه و کلام و جزو بحث‌های مذهبی می‌پردازد.

چندی پس از آن، شاردن روی دست بالا را می‌گیرد و می‌گوید:

هوش ایرانیان همچون پیکرشان زیبا و عالی است. تخیلشان حاد و تیزرو و بارور و حافظه‌شان سالم و زاینده است. آنان در علوم، فنون ذوقی و فنون مکانیکی استعداد تمام دارند. در فنون رزمی نیز بسیار چیره‌دست‌اند. آنان دوستدار افتخار و هم‌رعوت و غرورند که تصویر کاذب افتخار است. فطرت آنان نرم و انعطاف‌پذیر است. روحیهٔ شان آسان‌یاب و محرک است. خوش‌مشراب، مهربان، باادب و باتربیت‌اند.

و این الگوی واقعی انسان کامل است با «صفات و خصال هرچه لازم‌تر به لحاظ معنوی و جسمانی برای کسی که بخواهد در دربار، دلششین باشد» درست آنچنان‌که فاره خود در دربار لویی سیزدهم توصیف می‌کند.

آیا این خود نمونهٔ خوبی از انسان شریف، باادب، مهربان، پاکیزه و مرتب و منظم نیست که به مطالعهٔ علوم و فنون و فلسفه و کلام مشغول است؟
اگر انسان عصر کلاسیک برای ادب چندان اهمیّت قایل است از این روست که جوامع را بر پایهٔ همین ملاک ارزیابی و درجه‌بندی می‌کند.

12) BOURGES (Jacques)

13) FARET (Nicolas) (1596-1646)

فورتیر که ایران را در مشرق زمین دررتبه دوم قرار داده، می‌نویسد: «می‌گویند متمدن‌ترین و منظم‌ترین کشور چین است.» ناگفته پیداست که فرانسه در این سلسله مراتب لحاظ نشده است.

جهانگردان خوش دارند یادآور شوند که در ایران، همچنان‌که در فرانسه، لازمه شرفیابی مرتب در دربار رعایت سلسله آداب و قواعدی است که حاکی از مدنیته تمام کمال‌اند. شاردن می‌نویسد: درباریان ایرانی «در مشرق زمین متمدن‌ترین و در جهان مبادی آداب‌ترین افرادند. مردمان با نزاکت در میان آنها می‌توانند با مؤدب‌ترین افراد اروپایی برابری کنند. سر و وضع و متانت آنان به بهترین وجه جمع شده، ملایم و نرم‌خو، باوقار، با فر و شکوه، مهربان و بس شفیق‌اند». آنان، در سخن و استعارات تعارفی استفاده می‌کنند: «هنگام پیشواز با لحنی جذاب می‌گویند [...] صفا آوردی یا جای شما خالی بود و، اگر خواسته باشید به میزبان خود ابراز محبت کنید، کافی است بگویید سر شما سلامت باشد [با تأکید بر سر شما] به این معنی که خاطر شما برایم چندان عزیز است که می‌خواهم شما زنده و سالم باشید، بی‌خیال از دیگر چیزها».

پیش از آنکه این تعارفات پرطمطراق، که به عنوان کلیشه‌های غریبه وارد ادبیات شده‌اند، آماج تمسخر گردند، درباریان فرانسوی که خود قواعد به‌غایت مدون زبان را رعایت می‌کردند، این رفتارهای اجتماعی را که در آن زمان به عنوان خصلت بارز مردم متمدن تلقی می‌شدند می‌ستودند. موریس ماژاندی^{۱۴} که فصل بسیار جالب توجهی از اثر خود، ادب اشرافی را «به زبان اشراف» اختصاص داده، یادآور می‌شود که برحسب تبصره‌های وژلاس^{۱۵}، آنچه در روابط درباریان فرانسوی اولویت دارد، ظرافت و روشنی و منطقی بودن بیان است.

خصلت دیگر ایرانیان که جهانگردان به‌خصوص آن را می‌ستایند، درست از این رو که در جامعه خودشان قدر و ارزش دارد، فصاحت است؛ چه، ناگفته پیداست که برای انسان عصر کلاسیک قدرت مجاب‌سازی با استفاده از ادله متقن و چرخش‌های زبانی ویژه سخنوری حائز اهمیت اساسی است. بوژژ می‌نویسد: ایرانیان همین که فرصت دست دهد، با خواندن متون قدیم حاوی آیین سخنوری در زبان فارسی، «می‌کوشند کیفیات طبع خود را ارتقا دهند» و، در ادامه، می‌نویسد:

14) Maquendie (Maurice)

15) Vaugelas (1585-1650)

ایرانیان همیشه خود را برای بحث دربارهٔ دشوارترین موضوعات مذهبی و اثبات اعتبار قول خود آماده نشان می‌دهند. به این منظور، برای اینکه پای شما را به میان بکشانند، پرسش‌هایی دربارهٔ رموز اعتقادات اصلی ما مطرح می‌کنند، برفور با همهٔ دلایل کاذبی که ذهن انسان، بنایه عادت، از فلسفه به عاریت می‌گیرد [...] بر آنها حمله می‌برند. کسانی که بخواهند با ایرانیان وارد گفت‌وگو شوند باید سخت مراقب باشند و اگر به زبان آنان تسلط کامل نیافته‌اند، اصلاً وارد جدال نشوند؛ زیرا آنان، با نکته‌سنجی و ریشخند، از پاسخ‌هایی گزک می‌گیرند که غالباً، بر اثر ابهامی که در تعبیرات زبان فارسی وجود دارد و باعث می‌شود معانی متفاوتی به ذهن متبادر و ابهامات و خیمی پدید آید، دین ما را آماج تحقیر و ریشخند این فیلسوفان خطرناک می‌سازند.

در همان بادی امر، توجه می‌کنیم که ارزیابی بوژژ از بلاغت ایرانیان غالباً بس دوپهلوست: او هم میهنانش را بدان‌ها فرامی‌خواند که مراقب مهارت زبانی میزبانان خود باشند.

مگر فن سخنوری که ایرانیان بی‌گمان از آن بهره‌مندند صفت اولای دروغ‌گویان و فریب‌کاران نیست؟ از این رو، نیابد در معرض استدلال‌ها یا «براهین کاذب» این سوفسطائیان قرار گرفت. در عوض، روایت حکایاتی که مباحثات بلاغی شرفیاق در آنها مصوّر گشته جهانگردان را مسحور می‌سازد:

ایرانیان هرگاه بخواهند هندیان را به ریشخند گیرند سه یا چهار قصه حکایت می‌کنند. می‌گویند که شاهجهان چون دید که نوازش‌ها و وعده‌هایش برای وادار کردن سفیر ایران به تعظیم به روش هندیان نتوانستند غرور او را کاهش دهند و او به هیچ وجه نمی‌خواست به رسم هندیان سلام گوید، به فکر ترفندی افتاد و فرمان داد در بزرگ تالار قصر Am-Kas را که قرار بود در آنجا سفیر را به حضور بپذیرد، بیندند و تنها دریچه‌ای را باز گذارند که از آنجا به زحمت و با سر خمیده، همانند تعظیم به روش هندیان، می‌شد گذشت تا لا اقل گفته شود که او سفیر را به وضعی درآورده که به مراتب از سلام هندی خفت‌بارتر است. اما سفیر، که از این نیرنگ بوبرده بود، رو به بیرون و پشت به درون وارد شد. آنان قصه را چرب می‌کنند و می‌گویند که شاهجهان، چون خود را چنین فریب‌خورده دید، به او گفت: «ای بدبخت، گمان کرده‌ای وارد طویلهٔ خران مانند خودت شده‌ای؟» و سفیر، بی‌آنکه برانگیخته شود، پاسخ داد: با دیدن چنین دریچه‌ای چه کسی می‌تواند جز این گمان کند؟ [...] باز می‌گویند که شاهجهان روزی از او پرسید نظرش دربارهٔ دهلی نو چیست که وی در برابر اصفهان ساخته است؟ و او به بانگ بلند

و با ادای سوگند پاسخ داد: والله بالله اصفهان به گردِ دهلی شما نمی‌رسد و شاهجهان این سخن را به ستایش از شهر نوساخته خود حمل کرد؛ هرچند سفیر مدعی شد که آن را به دلیل گرد و خاک مزاحمش به ریشخند گرفته است. سرانجام آنان روایت می‌کنند که شاهجهان سفیر را واداشت نظرش را درباره عظمت شاهان هندوستان در قیاس با شاهان ایران بگوید و او پاسخ داد: نمی‌توان شاهان هند را جز به ماه شب پانزده یا شانزده تشبیه کرد و شاهان ایران را جز به هلال روز دوم یا سوم. این پاسخ شاهجهان را در وهله اول پسند افتاد اما، بلافاصله پس از آن، پی برد که این تشبیه به نفع او نبوده و سفیر خواسته است بگوید که شاهان هند مانند بدر رو به کاستی دارند و پادشاهان ایران همچون هلال رو به افزونی. اینکه این نکته‌ها آن‌چنان پرارزش و حاکی از ذکاوتی که دعوی می‌شود شمرده شوند، هرکس در رد و قبول آن آزاد است. من بیشتر بر این گمانم که برای سفرا، وقار فروتنانه و حرمت‌آمیز از غرور و ریشخند برارنده‌تر است و به‌خصوص با شاهان ریشخند اصلاً جا و محلی ندارد.

فرهنگ متعلق به جهانگرد و فرهنگی که او وارد آن می‌شود برای کلام ارزش والایی قایل‌اند؛ زیرا کلام موهبت الهی و ابزار قدرت است. زان سو، ایرانیان، همچون فرانسویان که از سخن دوپهلو پرهیز می‌کنند، از کسانی که سخنانشان فریب‌دهنده باشد کناره می‌گیرند. پادشاه ایران را لال‌ها و کوتوله‌ها، زنان و خواجگان حرمسرا احاطه کرده‌اند که همگی در طرد حالت عادی دخیل‌اند. همه در سکوتی اجباری و تحمیلی زندگی می‌کنند؛ چون شهریاران و دیگر مدعیان تاج و تخت هم به سکوت ضعیفان بدگمانند هم به نگاه زورمندان. با این همه، نیاز به سخن گفتن چندان قوی است که لال‌ها و دربار شاه ایران، که Dilsia (بی‌زبانان) خوانده می‌شوند، زبان اشاری ابداع کرده‌اند که بُوؤ^{۱۶} آن را چنین وصف می‌کند:

مشاهده به اشاره سخن گفتن آنان حیرت‌انگیز است به‌خصوص که، در جهان، چیزی به اندازه این پدیده ساختگی طبیعی نیست، به نحوی که آنان، با اشاره بدن، دست چپ و راست، آب دهان و دیگر علائم، هر آنچه را بخواهند به یکدیگر، حتی به درباریان می‌فهمانند. درباریان برای برقراری ارتباط با آنان همین زبان لال‌ها را به کار می‌برند. در این میان، آنچه بیشتر ستایش‌برانگیز است این که آنان نه تنها، در روشنایی بلکه در تاریکی نیز، بی‌هیچ صدایی، تنها با تماس دست‌ها و دیگر اعضای بدن با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و با این کار زبان

جدیدی برای خود ساخته‌اند که به نظر تقریباً غیر ممکن می‌آید و حتی دیده می‌شود که ارباب بزرگ و چند تن دیگر نیز آن را مانند زبان‌های دیگر فرا می‌گیرند. این زبان، زبان اشاره نام دارد. همه چیز مقهور کلام است حتی لال یا خودکامه جباری که شهرزاد هر شب نفس او را در سینه حبس می‌کند. شهرزاد، سرشار از ادبیات، تاریخ، فلسفه، پزشکی و هزار دانش دیگر، که استبداد خونریز و خاموش سرور و شهریار خود را به چیزی نمی‌شمرد مظهر نیرویی است به غایت پراج و درعین حال تهدیدکننده که همان زبان است. از این رو، نباید ستایشی را که نصیب هزار و یک شب شده تنها به شهوانیت بومی و غریب قصه‌ها نسبت داد. ورای ظاهر و پرده‌های پرنیان و تخت‌های مرصع و درپس حکایات وقاحت‌آمیز، آنچه گالان^{۱۷} و به همراه او فرانسویان کشف می‌کنند این است که، در ایران و در فرانسه، هنر پسند افتادن همان زبان است.

بنابراین، برخورد با غیر، هماره به پذیرش و درک تفاوت منجر نمی‌شود بلکه، در مقابل، قطعاً امکان می‌دهد که خود را بهتر بشناسیم. چون این برخورد تحلیلی انعکاسی و حتی درونگرانه را برمی‌انگیزد، گویی وجود تفاوت برای به خود اندیشی ضرور است. مگر نه اینکه میشل سرتو^{۱۸} می‌نویسد: «با روایت بازگشت از خود به خود از طریق غیر پدید می‌آید».

جهانگرد قرن هفدهم به‌ویژه بر سر خلیقّاتی از غیر درنگ می‌کند که آنها را در خود بازمی‌شناسد، همچون، در این مقام، ادب یا هنر سخن گفتن، بی‌آنکه این خلیقّات را از فرهنگی به فرهنگ دیگری نسبی بدانیم. پس، مع‌الوصف، می‌ماند تفاوت همچنان‌که فرانسوا هارتوگ^{۱۹} درباره‌ی قیاس‌ها در قول هروودت می‌گوید: «آن تفاوت تخصیصی و سنجیدنی لذا مهارشدنی است». همگون‌سازی آزموده شده اما ناقص، چون قوم‌مداری چندان قوی است که کمترین کج‌فهمی نسبت به خلیقّات بیگانگان دافعه‌ای را می‌پروراند که ناگزیر مانع شناخت غیر می‌گردد.

17) Galland

18) CERTEAU

19) HARTOG (François)